

## نمره‌گزارى يا نمره‌گذارى؟

سيد ابوطالب فنائى  
مرکز نشر دانشگاه شیراز

نمره‌گزارى، برابر واژه‌ى scoring است و املای درست آن، نمره‌گزارى است. آگاهیم که در پیشینه‌ى نگارش واژگان فارسى تا به امروز، شیوه‌ى نگارش (رسم‌الخط) یکسانى، از سوى هیچ مرجع یا متخصص زبان و ادبیات فارسى، به عنوان تنها شیوه‌ى نگارش، ارائه نشده است و بی‌گمان، یکى از مهم‌ترین دلایل چندگانگى و چندگونه‌نویسى املای واژگان، همین نابسامانى است. اما بررسى منحنى سینوسى نگارش در سده‌هاى پیشین، نشانگر سنجه‌هاى است که ما را از مجادله بر سر املای اینگونه واژگان، پرهیز مى‌دهد:

۱- در هیچ منبع یا مأخذ علمى پژوهش شده، هیچ متخصصى نتوانسته است بی‌تردید و تساهل و با قاطعیت، در مورد املای واژگان ساخته شده از واژه‌هاى (واج‌ها یا حرف‌هاى) مستبعد (چند هم‌آوایی)، حکم صادر کند. زیرا نخست آنکه نگارش اینگونه واژه‌ها در بعد سنخیت نفى و اثباتى معنایى، تغییر بار مفهومی را بر خود حمل نمى‌کند، بویژه اگر فعل نباشد، همچون ذغال و زغال، اطاق و اتاق، اطو و اتو، زیرا که واژه‌هاى ذ، ز، ط و ت، الزاماً سنخیت معنی نفى و اثبات و یا بار درستی و نادرستی را تفکیک نمى‌کنند. دوم آنکه اگر واژه از نوع فعل باشد، سنخیت معنایى واژه، ناشى از مفهومی است که گوینده بر واژه، حمل مى‌کند و آگاهیم که این بار معنایى و مفهومی، بر پویا بودن فراسنجه‌هاى همچون حمل کردن مفهوم بر واژه در گویش‌ها، دگرگونى‌هاى ساختارى واژگان، و همگنى یا ناهمگنى واژگانی در اتمولوژى زبان هم‌خانواده‌ى آریایی و مانند آنها استوار است.

۲- در املای واژگان زبان‌هاى پیشین فارسى، همچون اوستایى، پهلوی، دری، اشکانى و مانند آنها، به دلیل نبود واژه‌هاى (حرف‌هاى) چند هم‌آوایی بر محمل آواهاى چندگانه، تنها یک شکل نمادین و ساختارى وجود داشته است. زیرا تبارشناسى واژگان نشان مى‌دهد که بین واژه‌هاى ز-ذ-ض-ظ و یا ت-س-ص، گویش و نوشتار واژه، بر پایه‌ى آوای واژه است نه بر پایه‌ى استبعاد معنایى در زبان تازى.

از سوى دیگر، برخى از واژه‌هاى فارسى تبارهاى گوناگون که به زبان تازى رفته است (معرب شده است)، واژه‌هاى چند هم‌آوای آنها را تغییر شکل داده و بر محمل معنایى و خواندن واژه با

پای‌بندی بر آوای آشکار و نهان (لحن جلی و خفی) به کار گرفته شده‌اند که نمونه‌ی این واژه‌ها، موارد یاد شده است و نمونه‌ی واژگان، برزن-بزذن، زغ-ذغ-ضغ-ظغ، سنوبر-صنوبر، تشت-طشت، تالش-طالش، تیره-طیره، زاد-ذات، تنین-طنین، بزرگمهر-بوذرحمهر، تنبور-طنبور، تهماسب-طهماسب، سد-صد، تراود-طراوت، دربست-دربصه، و مانند آنهاست. بنابراین تأکید می‌شود که کاربرد واژگان در زبان فارسی، مبتنی بر واژ آوایی و تک‌نگاری شکل واژه است و در زبان تازی، بر پایه‌ی خواندن مبتنی بر لحن جلی و خفی و ادای مخرج و چندگانه‌نگاری شکل است.

۳- در زبان فارسی کنونی، واژه‌های ث و ص از آوای س و ح از آوای ه و ذ، ض و ظ از آوای ز و ط از آوای ت و ع از آوای الف، بیشتر برای نگارش واژه‌های تازی، ترکی، واژگان معرب شده (به تازی رفته)، معرب شده و سپس مفرس شده (به تازی رفته و سپس به فارسی برگردانده شده) و مانند آنهاست. از سویی، واژه‌های ت و ط-ث و س-ذ، ز، ض و ظ، از یک آوای برخوردارند، ازین رو، حزم-هزم-هضم، زلیل-ضلیل-ظلیل، به یک آهنگ خوانده می‌شوند، اما تازیان و کسانی که پای‌بند تجوید و درگیر آواهای نایی، دهانی، دندان‌ی و گرفتار آوا و آهنگ آشکار و نهان (جلی و خفی) هستند و کسانی که بر پایه‌ی آگاهی از زبان تازی افاضه فضل می‌کنند و کسانی که ناآگاه از تبارشناسی واژه هستند، ذ، ز، ض، ظ و مانند آنها را به آهنگی می‌خوانند که حتی در نگارش به زبان‌های دیگر، دچار اشکال است. از سوی دیگر، وام‌گیری واژه‌نگامی انجام می‌شود که در زبان وام‌گیرنده، جای واژه، تهی باشد و برای شکوفایی اندیشه، ناگزیر از کاربرد آن باشند یا وام‌دهنده از اقتدار واژگانی-واژی بیشتری برخوردار باشد، و نزدیک بودن حالت گفتاری و نوشتاری واژه و واژه راهگشای مشکلی نباشد.

۴- بزرگترین دشواری در نگارش واژه‌های ناسره‌ی فارسی آن است که باید از واژه و یا حروف تازی بهره‌بری کرد. این کار از دید واژه‌نگاری و آواشناسی درست نیست، زیرا واژه از آوایی پدید می‌آید و دبیره یا خط، نگارگر آواست. از این رو، واژه‌های فارسی و تازی، در دو گروه آوایی ناهمگون جای دارند. در عربی که زغ-ذغ-ضغ-ظغ با آواهای نایی، دهانی، پیش‌دندانی گوناگون خوانده می‌شوند، نوعی دستکاری تازیان در نگارش واژه‌های دیگر زبان‌ها، بویژه فارسی است. آنان بر شیوه خویش-آوایی، واژه‌های ت، س و ک را ط، ص و ق می‌نویسند. اما ایرانی آن را به آوای ت، س و ک می‌خواند و می‌نویسد. اینگونه واژه‌ها که برآستی بیگانه‌تر از بیگانه است، باید به چهره‌ی نخست بازگردد و گرد تازیگرایی از رخسارشان زدوده شود.

۵- کاربرد و پذیرش و یکنار گذاشتن واژه، بر ۴ بنیاد اصلی استوار است:  
الف: شناخت نژاد و تبار واژه: (۱) ساختار واژه و (۲) تاریخ بهره‌وری از واژه

ب: جایگزینی واژه در زبان فارسی

پ: زیبایی واژه

ت: اصول ویرایش واژه

با توجه به بندهای پیشین و اصل مهمی که در بند پنجم یاد شد، دوگانه‌نگاری یا چندگانه‌نگاری شکل واژه، یا مبتنی بر بنیاد واژه‌نگاری، دبیره، شیوه‌ی نگارش، و آگاهی از نژاد و تبار واژه است، و یا عادت‌ی عرفی یا رسمی است که شکل واژه را به خود گرفته است. نگارش دو گونه‌ی نمره‌گزار-نمره‌گذار، سیاست‌گزار-سیاست‌گذار، کارگزار-کارگذار، منت‌گذار-منت‌گزار و مانند آنها، هیچگونه بنیان، دلیل و زیربنای اصولی و استدلالی ندارد، چراکه باور گذشتگان در مورد ذهنی بودن واژه (نگارش باپسوند‌گزار) و عینی (پسوند‌گذار) نیز بنا به دلایل بندهای یاد شده، ناپذیرفتنی است.

از سویی، گذار و گزار، به عنوان بن مضارع دو واژه، باردار مفهومی است که گویش، در ابعاد دیگری، بر واژه حمل کرده است و در قالب واژه‌ی مستقل نیز باردار مفهوم ویژه‌ای هست. اگر در کاربرد واژگان ترکیبی، دسته‌بندی شکلی و مفهومی قائل شویم که مثلاً نماز‌گزار و سیاست‌گزار به دو شکل نگاه شده می‌شوند و از توجیه برخی از دیدگاه‌ها برخوردار شویم که پسوند‌گزار، مبنایی ذهنی و فرآیندی دارد که به نوعی پیوستگی از... تا می‌انجامد، و پسوند‌گذار، بنیانی عینی و گسسته که بار فرآیندی ندارد؛ هرچند که این دیدگاه، در واکاوی نحوی و صرفی و همگنی و ناهمگنی استبعادی واژگان، همیار دلیل است، اما هیچ تضمین قانونی، و حتی عرفی وجود ندارد که دوگانه‌نگاری شکل، راهگشایی بر تبادر مفهوم درست و رسانش معنای واقعی واژه به ذهن است! ولی بر پایه استدلال‌های یاد شده، این دوگانه‌نگاری، بی‌گمان بر مفهوم و معنا آسیب می‌زند و بنیادهای چهارگانه‌ی کاربرد، پذیرش و کنار گذاشتن واژگان را به پرسش می‌کشاند. دستور زبان‌نگاران ۶۰ سال پیش (که متأسفانه، اندیشه‌های آنان هنوز هم بر ساختارنگاری واژگان، به نادرست، حاکم است) چه تضمینی دارند که تبادر مفهومی شکل لازم و متعدی مصدرهای گزاردن و گذاردن، در واژه‌های مرکب ساخته شده از آنها، سنجه‌ای درست، کاربردی، مفهومی و اصیل است؟

از آنجا که چهارمین بنیاد پذیرش یارد واژه، اصول ویرایش است، ویراستار باید افزون بر گزینش اصول درست دستور زبان فارسی، ساختارشناسی، تبارشناسی، زیباشناسی، تشخیص بنا به مورد، بسامد کاربردی متخصصان، زبان‌شناسی و مانند آنها را سنجه‌های اصلی قرار دهد.

۶- اگر چه صرفاً استناد به فرهنگ واژگان بی‌شمار موجود، سنجه‌ی درست‌نویسی نیست و باید سنجه‌های دیگری، همچون موارد یاد شده، محک زده شوند، اما دستکم مراجعه به فرهنگ واژگانی، همچون فرهنگ واژگان مرحوم دکتر معین، نشانگر آن است که ترکیب نمره‌گزار یا نمره‌گذار، تا چندی پیش، محملی کاربردی نداشته است (حتی در فرهنگ یاد شده وجود ندارد). اگر علم

زبان‌شناسی یا واژگان‌سازی در زبان بیگانه یا خودی، در فرآیند تکاملی واژه‌پذیری یا به‌گزینی واژه، ویراستار را به ساخت یا گزینش برابر واژه‌ی scoring و ادار می‌سازد، وی در مقطعی زمانی قرار می‌گیرد که باید در فرآیند به‌گزینی واژه، یا واژه‌پذیری و یا واژه‌سازی کند و رها از تخته بندی عرف و رسم و معرب شدن واژگان مبتنی بر شکل و آوای نهان و آشکار نایی، دهانی، دندانی و صرف و نحو تازی و مفرس شدن واژگان مبنی بر پذیرش تغییر شکل بی چون و چرا، به اندیشه‌ای راژمند روی آورد که زیربنای آن، بازیافت، نگهداشت و پاسداشت واژگان فارسی و فارسی تبار باشد.

فرجام سخن آنکه اینگونه واژگان، دوگانه‌نگاری شکلی ندارند و بنابر دلایل یاد شده، همه‌ی ترکیب‌ها، به شکل نمازگزار، سیاست‌گزار، نمره‌گزار، منت‌گزار، بنیان‌گزار و مانند آنها نگاشته می‌شود و شکل و آوای واژ (واژ اصیل فارسی) نسبت به شکل و آوای واژ ذ (واژ اصیل تازی) برتر و بهینه است.

\* \* \* \* \*

## پاسخ به مقاله "نمره‌گذاری یا نمره‌گذاری؟"

عبدالله کوثری

مقاله آقای فنایی، ویراستار نشر دانشگاهی شیراز را خواندید. من پیش از آن که به اصل مطلب بپردازم می‌خواهم پرسشی را مطرح کنم و آن این است: برآستی مقصود ما از نوشتن چیست؟ مرعوب کردن خواننده با ردیف کردن کلمات و اصطلاحات نامانوس و آوردن ترکیبات دور از ذهن و در نهایت رها کردن خواننده در سرگردانی؟ یا بیان عقیده‌ای و مطلبی برای آگاهی دادن به خواننده و روشن کردن چیزی ناشناخته برای او؟ این را از آن روی می‌پرسم که خود، بی‌هیچ گزاف‌گویی، هنوز مطمئن نیستم که مقصود و مفهوم کل آن مقاله را به کمال و به درستی فهمیده باشم و یقین دارم که بسیاری از خوانندگان، بویژه کسانی که زبان فارسی را ساده و روان می‌پسندند، با همین مشکل روبرو بوده‌اند. بسیاری از قسمت‌های آن هنوز برای من معمای حل ناشدنی است؛ مثلاً این نمونه:

"زیرا نخست آنکه نگارش اینگونه واژه‌ها در بعد سنخیت نفی و اثباتی معنایی، تغییر مفهومی را بر خود حمل نمی‌کند، بویژه اگر فعل نباشد، همچون ذغال و زغال، اطاق و اتاق، اطو و اتو، زیرا که واژه‌های ذ، ز، ط و ت، الزاماً سنخیت معنی نفی و اثبات و یا بار درستی و نادرستی را تفکیک نمی‌کنند. دوم آنکه اگر واژه از نوع فعل باشد، سنخیت معنایی واژ، ناشی از مفهومی است که گوینده بر واژه، حمل می‌کند و آگاهیم که این بار معنایی و مفهومی، بر پویا بودن فراسنجه‌هایی همچون حمل کردن مفهوم برواژه درگوش‌ها، دگرگونی‌های ساختاری واژگان، و همگنی یا ناهمگنی در اتیمولوژی زبان هم‌خانواده‌ی آریایی و مانند آنها استوار است."

و نیز این قسمت:

"از سوی گذار و گزار، به عنوان بن مضارع دو واژه، باردار مفهومی است که گویش، در ابعاد دیگری، بر واژه حمل کرده است، و در قالب واژه‌ی مستقل نیز باردار مفهوم ویژه‌ای هست. اگر در کاربرد واژگان ترکیبی، دسته بندی شکلی و مفهومی قائل شویم که مثلاً نماز گزار و سیاست گزار به دو شکل نگاشته می شوند و از توجیه برخی دیدگاهها برخوردار شویم که پسوند گزار، مبنای ذهنی و فرآیندی دارد که به نوعی پیوستگی از... تا می انجامد، و پسوند گزار، مبنای عینی و گسسته که بار فرآیندی ندارد، هر چند که این دیدگاه در واکاوی نحوی و صرفی و همگنی و ناهمگنی استبعادی واژگان، همیار دلیل، است اما هیچ تضمینی، قانونی و حتی عرفی وجود ندارد که دوگانه نگاری شکل، راهگشایی بر تبادر مفهوم درست و رسانش معنای واقعی واژه به ذهن است!"

باری، از این روست که در این نوشته می کوشم بنا بر دریافت خود از آن مقاله، پاسخی بدهم و امیدوارم در این دریافت راه خطا نپیموده باشم.

آقای فنایی در سطر اول مقاله خود با الحنی قاطع نوشته اند "نمره گزار برای واژه scoring است و املائی درست آن نمره گزار است." اما در چند سطر پایین تر، باز خود نوشته اند "هیچ متخصصی نتوانسته بی تردید و تساهل در املائی واژگان... حکم صادر کند." و آنگاه در پایان مقاله ضمن تأکید بر درست بودن شکل نماز گزار و سیاست گزار و نمره گزار نوشته اند "شکل و آوای واژ (واژ اصیل فارسی) نسبت به شکل و آوای واژ ذ (واژ اصیل تازی) برتر و بهینه است." در جایی دیگر از مقاله خود نیز نوشته اند: "در زبان فارسی کنونی واژه های ث و ص از آوای س و... ذ، ض، ظ از آوای ز و (... بیشتر برای نگارش واژه های تازی، ترکی، واژگان معرب شده، معرب شده و سپس مفرس شده و مانند آنهاست."

دریافت من از سخن ایشان این است که گذاردن را معرب شده گزاردن می دانند و این تغییر را مشابه تغییر تشت به طشت، تالش به طالش و بزرگمهر به بوذرجمهر می شمارند. پرسش این است که چرا در این فرایند معرب شدن حرف گ که حرف ویژه فارسی است و در عربی وجود ندارد تغییر نکرده؟ زیرا واژه های فارسی آنگاه که معرب شده اندگ و حتی ک آنها بدل به حرفی از حروف خاص عربی شده است. مثل جرجان که در اصل گرگان بوده، جرفادقان که در اصل گلبایگان بوده، جلاب که در اصل گلاب بوده، جیلان که در اصل گیلان بوده، و قهندز که در اصل کهن دژ بوده. پس، گزاردن به هیچ روی معرب شده گزاردن نیست.

اما در مورد صدای ذ (یا واک ذ در اصطلاح زنده یاد دکتر خانلری) که آن را با dh نشان می دهند. باید گفت که بر خلاف تصور آقای فنایی این صدا یا واک مختص عربی نیست و در زبانهای ایرانی پیش از اسلام وجود داشته. استاد زنده یاد دکتر خانلری در جلد اول کتاب گرانقدر تاریخ زبان فارسی<sup>۱</sup> پس از معرفی زبان اوستایی و خط دین دبیری (اوستایی) می نویسد: "زبان اوستایی با پارسی باستان بستگی نزدیک دارد. یعنی می توان گفت که این دو زبان، گویشهایی با اندک اختلاف از زبان ایرانی

باستان بوده‌اند. "و آنگاه واکهای زبان دین دبیری (اوستایی) را در جدولی می‌آورد و معادلهای امروزی این واکها را نیز در جدول دیگر می‌نویسد. در این جدول واک ۲۴ صدای ذ (dh) دارد. و این البته غیر از واک ز است که واک ۴۱ جدول می‌باشد (ص ۲۱۷ تا ۲۲۱). سپس در نمونه‌ای از زبان خوارزمی که در شمار زبانهای ایرانی میانه است کلماتی را می‌یابیم که با واک ذ نوشته شده‌اند مثل: اذو (دو) شاذ(نه) ذیس (ده). (ص ۲۷۹). آنگاه در معرفی واکهای زبان پهلوی، ضمن اشاره به معایب خط پهلوی در نشان دادن واکها، جدولی از واکهای این زبان می‌آورد که من بخشی از آن را عیناً نقل می‌کنم:

انقباضی } سایشی } بی‌آوا: ف، س، ث، ش، خ، ه  
 آوایی: و، ز، ذ، ژ، غ  
 ...

در جلد دوم همین کتاب که بحثی مفصل درباره فارسی دری دارد در ص ۱۸۶ چنین می‌خوانیم: "زال معجمه: این صامت در فارسی دری صورت دیگرگون شده صامت دندانی بی‌آوا (ت) است که در مرحله بعد به صامت دندانی آوایی بدل شده است. "زنده یاد دکتر معین نیز در مقدمه فرهنگ فارسی (ص ۲۱) می‌نویسد: "حرف ت (t) واقع بین مصوتین در فارسی باستان به صورت حرف مصمت ذ (dh) در آمد. مثلاً باذ که بعدها به صورت باد تلفظ شد در ایران باستان واته بوده... "همچنین در فرهنگ فارسی، در ذیل حرف ذ می‌نویسد: "این حرف در زبانهای ایرانی پیش از اسلام وجود داشته و در زبان فارسی دری هم تا عهد مفعول معمول بوده و به تدریج بسیاری از کلماتی که دارای ذ بوده بدل به د شده و در کلماتی ذ باقی مانده" و آنگاه شرحی در باره قاعده تبدیل ذ به د می‌آورد که از بحث ما خارج است. خوانندگان می‌توانند برای اطلاع از این قاعده به فرهنگ فارسی رجوع کنند.

از این روست که در بسیاری از متون نظم و نثر گذشته تا قرن هفتم و حتی بعد از قرن هفتم بسیار کلمات می‌یابیم که با ذ نوشته شده‌اند. امروز نیز تعدادی کلمات اصیل فارسی داریم که با ذ نوشته می‌شوند مثل پذیرفتن، آذرخش، آذین، آذر، گذاردن و گذاشتن... اگر چه این ذ امروز با صدای ز تلفظ می‌شود، فارسی‌زبانان همچنان ذ را حفظ کرده و آن را بدل به ز نکرده‌اند.

اما به گمان من مهمتر از همه اینها این است که فارسی‌زبانان و فارسی‌نویسان از هزار سال پیش تا کنون میان گذاردن و گزاردن تمایز نهاده‌اند و این دو فعل را به معانی متفاوت به کار برده‌اند. پس این تمایز نهادن برخلاف نظر آقای فنایی کار "دستور زبان نگاران ۶۰ سال اخیر" نیست. فرهنگ‌نویسان این شصت سال اخیر، یعنی کسانی چون زنده یاد دهخدا و زنده یاد دکتر معین، با توجه به کاربردهای این دو فعل در متون نظم و نثر فارسی، معانی آنها را بیرون آورده و ثبت کرده‌اند، و بدیهی است که بین این دو فعل تمایز نهاده‌اند و دلیل ایشان همانا کاربرد هزار ساله این افعال است. آقای فنایی می‌نویسد "نمره‌گذاری" را در فرهنگ معین نیافته‌اند. اگر "نمره‌گذاری" در این فرهنگ نیامده، گذاردن و گزاردن آمده است. گویا ایشان رجوع به متون قدیمی و فرهنگها را ضروری نمی‌دانند، اما

من معتقدم زبان میراثی است که از گذشتگان به ما رسیده و اگرچه در طول سالیان تحولاتی را از سرگذرانده، یکسره از اصل خود نبریده. پس، با صدور احکام فردی نمی‌توان تکلیف زبان را معین کرد و کاربرد دیرینه کلمات را چنین آسان نادیده گرفت. بنابراین برای آگاهی خوانندگانی که ممکن است به لغتنامه دهخدا دسترسی نداشته باشند، معانی دو فعل گذاردن و گزاردن را با ذکر چند مثال در اینجا می‌آورم. با این توضیح که زنده یاد دهخدا برای هریک از این موارد مثالهای بسیار آورده است، من نمونه‌ها را از معتبرترین و قدیمی‌ترین متن‌ها نقل می‌کنم.

### گذاردن

#### ۱- نهادن، گذاشتن

- ۱- بزد گرز و بفکند در راز جای پس آنکه سوی خانه بگذارد پای (فردوسی)
- ۲- در عرصه و هوا و ولای او قدم صدق گذارند. کلیله و دمنه
- ۲- متعرض نشدن به کسی (به حال خود نهادن کسی)
- ۱- پس آن که مردنی است می‌میراند و آن دیگری را می‌گذارد تا وقت موعود در رسد. بیهقی
- ۳- باز گذاشتن، رها کردن، وا گذاشتن

- ۱- ای پسر جنگ بنه بوسه بیار این همه جنگ و درشتی بگذار. فرخی
- ۲- ملکا مرا با من مگذار که هلاک شوم. قصص الانبیاء
- ۳- گرت خوی من آمد ناسزاوار تو خوی نیک خویش از دست مگذار. سعدی

#### ۴- طی کردن، سپردن

- ۱- بیابان گذارد به اندک سپاه شود شاه پیروز و دشمن تباہ. دقیقی
- ۲- تا عمر به شادی و خوشی بگذاری فرخی
- ۳- صحرا همی نورد و بیابان همی گذار. منوچهری

#### ۵- عبور دادن، گذراندن

- ۱- گر او از لب رود جیحون سپاه به ایران گذارد بدین رزمگاه
- ۲- سپردش به او گفت بردارشان از ایران و این مرز بگذارشان. فردوسی
- ۶- سوراخ کردن.

- ۱- گروهی ناوک استبر دارند به زخمش جوشن و خفتان گذارند. ویس و رامین

#### ۷- بر پا داشتن، منعقد کردن

- ۱- فرخنده باد بر تو سده با چنین سده ماهی هزار جشن گذاری و نگذری. فرخی
- ۲- ختم گذاشتن در زبان امروزی

#### ۸- رها کردن، ترک گفتن.

در این مورد فرهنگ معین نمونه جالبی آورده و آن نماز گذاردن است، که به معنای ترک نماز است. این نمونه از کشف الاسرار است: بدانکه هیچ عبادت مانند نماز نیست و هر که بگذارد دلیل است که وی را اندر دل نیاز نیست و اندر جان با آفریدگار راز نیست. کشف الاسرار ۱: ۲۷

نمونه دیگر از حافظ:

گفتا که لبم بگیر و زلفم بگذار  
در عیش خوش آویز نه در عمر دراز  
اکنون به گزاردن می پردازیم:

### گزاردن

۱- ادا کردن، انجام دادن، به جای آوردن، چنان که در نماز، طاعت، حق، شکر، شغل، کار، مقصود.

- ۱- شغل همه در سنجی، داد همه بستانی کار همه دریایی، حق همه بگزاری منوچهری
  - ۲- شب سده است یکی آتش بلند افروز حق است مر سده را بر تو، حق او بگزار منوچهری
  - ۳- حق هر کس به کم آزاری بگزارم که مسلمانی این است و مسلمانم ناصر خسرو
  - ۴- حسن گفت اکنون وقت حج است، حج بگزار. تذکرة الاولیاء
  - ۵- سلطان آب خواست و طهارت کرد و دو رکعت نماز بگزارد. تاریخ سیستان
- ۲- پرداختن، تادیه کردن، چنان که خراج، مالیات و وام
- ۱- ... پس آن مرد وام او بگزارد. تذکرة الاولیاء
  - ۲- خراج اگر نگزارد کسی به طیبت نفس به قهر از او بستاند کمینه سرهنگی سعدی (گلستان)
  - ۳- رساندن، تبلیغ کردن، چنان که در پیام
- ۱- بدو گفت آری گزارم پیام بر ایشان که گفتم و بردی تو نام فردوسی
  - ۲- من پیغام به تمامی بگزاردم بیتهی
- ۴- ادا کردن، بیان کردن، در میان نهادن، پاسخ دادن
- ۱- همان نیز داننده مرد کهن که از پادشاهان گزارد سخن فردوسی
  - ۲- پیرسم تو را راست پاسخ گزار فردوسی

### ۵- خواب گزاردن

- ۱- یوسف به زندان اندر شد و به نماز ایستاد و ... یا خواب بگزاردی ترجمه بلعمی از تاریخ طبری
- ۲- که بگزارد او خواب شاه جهان نهفته بر آرد ز بند نهان فردوسی

گویا این مثالها کافی است تا روشن کند که گزاردن و گزاردن از دیر باز معانی متفاوتی داشته و از هزار سال پیش تا کنون هر کدام در جای خود به کار رفته‌اند. امروز نیز اهل زبان این تفاوت معانی را پیش چشم دارند و هرگز ندیده‌ایم که کسی، مثلاً بنویسد: نردبام را به دیوار گذاشتم، یا من از شما سپاسگذار هستم، یا گزارش کارهای خود را بنویسید. بدیهی است که برخی کاربردهای قدیمی این دو فعل را در زبان امروزی نمی‌یابیم، اما آن موارد برجامانده همچنان در معانی اصلی خود به کار می‌رود.

در مورد نمره باید بگوییم نمره را بر چیزی می‌نهند، پس نمره گزاردن، یا نمره گذاری درست است، قانون و رسم و روش و سیاست نیز نهادنی هستند پس قانونگذار و سیاستگذار درست است اما املائی نمازگزار، کارگزار، سپاسگزار، به این شکل درست است. شکل درست سایر ترکیبات گزاردن و گزاردن را خوانندگان می‌توانند با توجه به معانی این دو فعل بیابند. □